

قصه حکیمانه

« نحن نقصُ عليك احسن القصص بما اوحينا اليك هذا القرآنَ و ان كنت من قبله لمن الغافلين... »



تفسیر سوره یوسف

قصه حکیمانه

«# نحن نقصُ عليك احسن القصص بما اوحينا اليك هذا القرآنَ و ان كنت من قبله لمن الغافلين» هم جناب قرطبی در جامع و هم امام رازی در تفسیر کبیر نقل کرده‌اند که از وجود مبارک پیامبر(صلی‌الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند که جریان یوسف چگونه بوده است؟ این فرزندان یعقوب که در شام و در سرزمین کنعان زندگی می‌کردند چگونه به مصر آمدند؟ مصر که برای اینها نبود! مصر هم سرزمین دوری بود برای آنها، هم غربت بود.

دلیلی هم نداشت که اینها کنعان را با آن امکانات رها کنند و بروند در یک شهر غریب زندگی کنند. چطور شد این فرزندان یعقوب آمدند در مصر بنی‌اسرائیل، آنجا زندگی کنند؟ این را یهودی‌ها به مشرکان مکه گفتند که از پیامبر سؤال کنید که چطور شده این فرزندان یعقوب آمدند مصر؛ اگر این پیغمبر باشد باید بداند جریان را دیگر، چون این در تورات آمده بود. آنگاه وجود مبارک پیغمبر(ص) تمام این جریان را بازگو کرد، به نحو احسن از آنچه در تورات و انجیل و اینها آمده است؛ چه اینکه در بخش‌های بعدی هم دارد که «#لقد كان في يوسف و اخوته آياتٌ لسائلين». معلوم می‌شود یک عده در این زمینه سؤالاتی داشته‌اند.

باز این دو بزرگوار یعنی قرطبی و فخر رازی با یک تفاوت کوتاهی نقل کردند که به وجود مبارک پیامبر(ص) پیشنهاد دادند شما برای ما قصه بگویید؛ چون می‌دانید نفوس عادی به قصه مأنوس‌تر است تا براهین حکمت و کلام. آنها که یک قدری قوی‌ترند خیلی از قصه طرفی نمی‌بندند، مگر قصه‌ای که حکیمانه باشد که قصص قرآن خب احسن‌القصص است. آنها سعی می‌کنند با برهان و حکمت مأنوس بشوند.

مرحوم بوعلی در شرح حالش دارد که من عهد کردم که قصه نخوانم. قصه‌گویی، قصه‌سرایی و داستان‌گویی، اینها با برهان سازگار نیست و اگر کسی ذهن خودش را پر بکند از این حرف‌ها، خب بالاخره ذهن که پر شد یا حرف‌های برهانی را پس می‌زند یا لاقلاً یک مقداری از فضای ذهن را خودش گرفته و جا را تنگ کرده. یک حکیم سعی می‌کند بالاخره چیزهای خوبی در ذهنش انباشته کند. مثل طبیب.

این بزرگواران می‌گویند: ما تعهد کردیم در زندگی که قصه نگوییم، قصه نخوانیم، قصه ننویسیم؛ هر چه هست برهان است و حکمت است و ادله قطعی یا الهیات است یا ریاضیات است یا اخلاقیات است یا مانند آن. اما داستان قرآن کریم، فوق همه این براهین است و در خدمت این قرآن کریم برهان فرامی‌گیرند؛ چه اینکه خدای سبحان برهان را با این قصه آمیخت و فرمود «#احسن القصص» است آنها گفتند برای ما قصه بگو خب قرآن کریم قصه نازل کرد ولی «#احسن القصص». فرمود: «#نحن نقص عليك احسن القصص». گفتند: برای ما حدیث بگو، قرآن کریم حدیث را تنزیل کرده است «#الله نزل احسن الحدیث». به تعبیر امام رازی گفتند که یک تذکره‌ای، یادآوری، یک ذکری چیزی برای ما بگو فرمود: «#الم یأْن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله». لذكرالله».

این سه آیه درباره این سه پیشنهاد نازل شد. قصه را از آن جهت قصه گفتند، چون متوالی است. قصه یعنی این دومی بدون فاصله به دنبال اولی است. این ولا و موالات محفوظ است؛ اولی و دومی و سومی و چهارمی این مطالب وقتی پشت سر می‌آید منسجم است؛ می‌شود قصه؛ «#قالَتْ لاخته قصیه» این است «#فارتدا علی آثارهما قصصا» این است؛ قصه را هم به همین جهت قصه گفتند. قصاص را هم از همین جهت قصاص گفتند چون پیامد آن جنایت است؛ به دنبال همان جنایت است. اینها یک معنای

مشترکی است در این کلمه قصه و قصاص و امثال ذلک.

آیت‌الله عبدالله جوادی آملی